

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

رسالهٔ دکتری

تحلیل شهرآشوب‌های فارسی با رویکرد نقد ساخت‌گرای تکوینی

علی‌اکبر نصرتی سیاهمزگی

استاد راهنما: دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله

استاد مشاور: دکتر علیرضا نیکویی

اسفند ۱۳۹۳

برای

هدلی و همسرم،

و نازنین پسرم، آزاد

سپاس

نه تنها در این رساله، که همواره، از راهنمایی‌ها و بزرگواری‌های دکتر رضایتی بهره برده‌ام. ایشان بیش از بیست سال است برایم برادری مهربان، که مهربان‌تر از هر برادر بوده‌اند. گام‌های نخستین پژوهش را با یاری ایشان برداشته‌ام و دقت و موشکافی ایشان راهنمایم بوده است.

برخی جمله‌های این رساله، به‌ویژه در کلیات، از دکتر نیکویی است، و در پیش‌نویس رساله با نام ایشان آمده بود، ایشان با فروتنی نام خویش را حذف کردند و این، در کارهای پیشینم نیز روی داده است. نکته‌سنجی در پژوهش و گستردگی دانش ایشان، چونان مستشاری مؤتمن بر این رساله سایه‌افکن است.

دکتر تسلیمی سال‌ها پیش مرا با شهر آشوب آشنا کرد و در این سال‌ها از دانش بی‌مضایقه ایشان بهره‌مند گشته‌ام.

درخورندگی این رساله مرهون این سه وجود عزیز است و کاستی‌هایش بر گردن من. دستان دوستانِ جانم، دکتر مجیدجلاله‌وند، و دکتر هادی فلاحتی در همه گریوه‌های زندگی، و البته در این رساله، به یاری، در دستانم بوده است.

گمان نمی‌کنم کسی در دانشگاه گیلان، در رشته ادبیات، رساله نوشته باشد و بر در خانه دکتر سعید گلناری، در چله‌خانه نکوفته باشد، و از خوان گسترده و سخاوتمندانه کتاب‌های دیریاب و کم‌یاب ایشان، بر نخورده باشد. این دوست نازنین، در تهیه برخی کتاب‌های کم‌یاب و نسخه‌های خطی یاریم دادند.

دوستان نازنین دیگرم، دکتر جهان‌دوست سبزعلی‌پور و مهندس محمد غلامی نیز همراهم بودند. از همسر مهربان، همدل و همراه زندگی‌ام، که همواره مایه دلگرمی من است، و پسر نازنینم، آراد، سپاسگزارم. از پدر و مادر عزیزتر از جانم، که جانم فدای خاک درشان باد، سپاس‌ها دارم و دستانشان را با افتخار می‌بوسم.

تحلیل شهرآشوب‌های فارسی با رویکرد نقد ساخت‌گرای تکوینی

علی اکبر نصرتی سیاهمزیگی

شهرآشوب متنی است که موضوع آن نکوهش یا ستایش مردم یک شهر یا درباریان، و توصیف عاشقانه صاحبان شغل‌های اجتماع باشد. شهرآشوب‌ها با جامعه پیوندی نزدیک دارند. پژوهش در حوزه شهرآشوب اندک است، و برخی زوایای آن، هنوز در محاق.

در این رساله، مهم‌ترین شهرآشوب‌های ادبیات فارسی؛ یعنی شهرآشوب‌های مسعود سعد سلمان، مهستی گنجوی، امیر خسرو دهلوی، کلیم همدانی، سیدای نسفی، صنایع البدایع سیفی بخاری، مجمع‌الاصناف لسانی شیرازی، کارنامه بلخ سنایی غزنوی، شهرآشوب وحید قزوینی در مثنوی عاشق و معشوق و نامه نامی خواندمیر را در سه دسته شهری، صنفی و درباری، بر مبنای نقد ساخت‌گرای تکوینی؛ رویکرد گلدمن و بورديو بررسیده‌ایم.

در رویکرد گلدمن، اثر ادبی جزئی مستقل از آفریننده، و وابسته به گروه است. این گروه جزئی از ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره‌ای معین است. این رویکرد، به دنبال دستیابی به جهان‌بینی گروه‌هایی است که موجب پدیدآیی اثر در دوره‌هایی ویژه می‌شوند. نخست ساختارهای معنادار درونی اثر یافته می‌شود و سپس همخوان‌ها و پیوندهای معنادار با ساختارهای فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمانه.

در رویکرد بورديو، فضای اجتماعی نویسنده، میدانی از درگیری برای دستیابی به موقعیت و سرمایه است، انواع سرمایه؛ فرهنگی، اجتماعی، و نمادین، در پویایی جامعه نقش دارد. میدان نگرش خود را بر واردشوندگان می‌قبولاند. میدان، با مفهوم منش در اثر شناسایی و نقد می‌شود. مردم، در میدان، در پی دستیابی و گستردن قدرت خویش‌اند.

ساختار معنادار در شهرآشوب‌های صنفی تغزل مذکر، توصیف و مطایبه است. شهرآشوب‌ها از نظر شکل و محتوا و سنت‌های ادبی هم‌ارز و همسو با سنت‌های روزگار خود بوده‌اند. برخی از شهرآشوب‌سرایان از این سرمایه فرهنگی برای پیشروی در میدان قدرت بهره برده‌اند و برخی دیگر تنها به جنبه‌های التذادی آن توجه داشتند. شهرآشوب گاه ابزاری برای طبقه مسلط در میدان قدرت بود تا فرهنگ دلخواه خویش را با این سرمایه فرهنگی در جامعه بگسترانند. برخی نیز با اینکه در میدان قدرت بودند، نخواستند از این راه ذائقه فرادستان را بر فرودستان تحمیل کنند. بیشتر شهرآشوب‌سرایان از دایره سیاسی ایران بیرون بودند، یا در هند بودند یا فرارود، اما پیروزمندترین آنان، لسانی، در ایران زیسته و تقریباً ارتباطی با هند نداشته است. مهم‌ترین عامل تکوین شهرآشوب‌های صنفی تلذذ ادبی و تفنن بوده است.

شهرآشوب‌سرایان درباری هم در میدان قدرت و هم در میدان ادبی بازی کرده و سرمایه فرهنگی شاعری را در رقابت میدان‌ها برای رسیدن به هدف به کار برده‌اند. این وضعیت ساختارهای مدح، توصیف، و مطایبه را برای شهرآشوب‌های درباری رقم زد. این ساختارها، منشی متناسب با موقعیت آنان بود و شهرآشوب‌سرایان میدان ادبی را با منازعه بر سر میدان ادبی به سرمایه نزدیک کرد. به همین دلیل مدح درباریان از کانون قدرت آغاز می‌گردد و به ترتیب هر می قدرت پایین می‌آید و هنگامی که به درباریان دور از قدرت می‌رسد کار به بیان تابوهای اخلاقی می‌کشد. شهرآشوب‌سرایان درباری ساخت کلان مدح و قصاید مدحی را تغییر داده‌اند و گاه به جای اغراق‌های بی‌اساس به بیان پستی‌ها و کشمکش‌ها و توصیف حاکمان پرداخته‌اند.

ساختار معنادار شهرآشوب‌های شهری نکوهش و ستایش است و این نکوهش‌ها و ستایش‌ها دلیل شخصی دارد و البته پیامدهایی که نمونه‌های آن بسیارند.

کلید واژگان: شهرآشوب، نقد ساخت‌گرا، نقد تکوینی، ادبیات

فهرست

فصل یکم

۱-۳۷	کلیّات
۲	بخش یکم: دربارهٔ رساله
۲	توضیح مختصرِ مسأله، فرضیات و هدف از اجرا
۳	پیشینهٔ پژوهش
۵	اهداف و ضرورت پژوهش
۷	مهم‌ترین پرسش‌ها
۷	فرضیه‌ها
۸	ساختار رساله
۹	بخش دوم: دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات
۹	ادبیات و جامعه
۱۵	شاخه‌های جامعه‌شناسی ادبیات
۱۸	گئورک لوکاک
۲۳	لوسین گلدمن
۲۴	پی‌یر بوردیو
۲۶	ساخت‌گرای تکوینی

فصل دوم

۳۸-۴۸	شهر آشوب و انواع آن
۳۹	سرواژهٔ شهر آشوب در فرهنگ‌های واژگانی و تخصصی
۴۴	دربارهٔ شهر آشوب

فصل سوم

۴۹-۱۵۳	شهر آشوب‌های صنفی
۵۰	شهر آشوبِ صنفی مسعودِ سعدِ سلمان
۶۴	شهر آشوبِ صنفی مهستی گنجوی
۶۹	شهر آشوبِ صنفی امیر خسرو دهلوی
۷۵	صنایع البدایعِ سیفی بخاری

۸۶نامه نامی خواندمیر.....
۹۴مجمع الاصناف لسانی شیرازی.....
۱۱۵شهر آشوبِ صنفی کلیم کاشانی.....
۱۱۸شهر آشوبِ صنفی وحید قزوینی در مثنوی عاشق و معشوق.....
۱۲۷شهر آشوبِ صنفی سیدای نسفی.....
۱۳۵مقایسه شهر آشوبِ صنفی لسانی و شهر آشوبِ صنفی وحید قزوینی در مثنوی عاشق و معشوق.....
۱۳۹نگاهی کلی به شهر آشوب‌های صنفی.....
۱۴۶یادداشت‌های فصل سوم.....

فصل چهارم

۱۵۴-۱۷۴شهر آشوب‌های درباری.....
۱۵۵شهر آشوبِ درباری مسعودِ سعدِ سلمان.....
۱۵۸کارنامه بلخ سنایی.....
۱۶۳بررسی ساخت‌گرای تکوینی شهر آشوب‌های درباری.....
۱۶۹مقایسه شهر آشوبِ درباری مسعودِ سعدِ سلمان با کارنامه بلخ سنایی.....
۱۷۱نگاهی کلی به شهر آشوب‌های درباری.....
۱۷۳یادداشت‌های فصل چهارم.....

فصل پنجم

۱۷۵-۲۰۴شهر آشوب‌های شهری.....
۱۷۸ناصر خسرو قبادیانی.....
۱۸۱انوری ابیوردی.....
۱۸۶سنایی غزنوی.....
۱۸۶فرخی سیستانی.....
۱۸۷خاقانی.....
۱۹۷کمال‌الدین کوتاه‌پای.....
۱۹۸کلیم کاشانی.....
۱۹۸فغفور لاهیجی.....

- ملک الشعرا بهار..... ۱۹۸
- شهریار..... ۲۰۲
- احمدعلی رجایی..... ۲۰۴

فصل ششم

نتیجه‌گیری و پیشنهادهای..... ۲۰۵-۲۱۶

پیوست‌ها..... ۲۱۷-۲۳۲

- پیوست ۱؛ نمودارها..... ۲۱۸
- نمودار درصد انواع شهرآشوب..... ۲۱۸
- نمودار پراکندگی زمانی شهرآشوب‌های صنفی..... ۲۱۹
- نمودار پراکندگی زمانی شهرآشوب‌های شهری..... ۲۲۰
- نمودار پراکندگی زمانی شهرآشوب‌های درباری..... ۲۲۱
- پیوست ۲؛ دیگر شاعرانی که شهرآشوب صنفی سروده‌اند، و نیز شهرآشوب‌شان..... ۲۲۲
- پیوست ۳؛ دیگر شاعرانی که شهرآشوب درباری سروده‌اند، و نیز شهرآشوب‌شان..... ۲۲۶
- پیوست ۴؛ دیگر شاعرانی که شهرآشوب شهری سروده‌اند، و نیز شهرآشوب‌شان..... ۲۲۷

واژه‌نامه‌ها..... ۲۳۳-۲۵۴

- واژه‌نامه شغل‌ها..... ۲۳۴
- واژه‌نامه ابزار..... ۲۴۵
- واژه‌نامه اصطلاحات صنفی..... ۲۴۹

کتاب‌نامه..... ۲۵۵-۲۶۳

فصل یکم

کلیا

بخش یکم: درباره رساله

توضیح مختصر مسأله، فرضیات و هدف از اجرا

نقد ساخت‌گرای تکوینی، نقدی جامعه‌شناختی است که در واکنش به نقد نو و در قیاس با مفهوم نقد روان‌شناسی شارل مورون (Charles Mauron) در فرانسه پا گرفت. این نقد را ادمون کرو (Edmond Cros)، و کلود دوشه (Claude Duchet) بنیان نهادند. ادمون کرو کتاب نظریه و کاربرد جامعه‌شناسی را نوشت و کلود دوشه از او پشتیبانی کرد. این دو نوعی جامعه‌شناسی متن را پی ریختند که بعدها در شرح و بسط نقد مارکسیستی نقش داشت. گئورک لوکاج، لوسین گلدمن و پی‌یر بوردیو بیشترین تأثیر را بر نقد جامعه‌شناختی نهادند.

گلدمن (Goldmann) در کانون بحث‌هایی بود که در فرانسه میان نقد سنتی و نقد نو جریان داشت. رویکرد گلدمن در نقد، نقد ساخت‌گرای تکوینی نام دارد؛ ساخت‌گرا از این‌رو که به بررسی ساختارهای اثر و رابطه آن با ساخت‌های ذهنی می‌پردازد و تکوینی از این‌رو که علت به وجود آمدن این ساختارها را بر اساس شرایط تاریخی تشریح می‌کند. شیوه گلدمن جست‌و‌جوی رابطه میان اثر ادبی و طبقات اجتماعی موجود در فضای آن اثر است، زیرا بر اساس پیش‌فرض حاکم بر نوشته‌های گلدمن، ویژگی تاریخی و اجتماعی مفهوم عینی زندگی عاطفی و فردی افراد، در مفهوم عینی آثار ادبی بازمی‌تابد. هرچه ارزش زیبایی‌شناختی اثر برجسته‌تر و گسترده‌تر باشد، قابلیت دریافت آن برای خواننده بیشتر خواهد بود. گلدمن اثر ادبی را جزئی مستقل از آفریننده می‌داند که وابسته به یک گروه است، این گروه خود جزیی از ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دورانی معین است، پس هر اثری در برگیرنده جهان‌بینی گروه است، چرا که جهان‌بینی فراورده‌ای گروهی است. در نقد ساخت‌گرای تکوینی، نخست ساختارهای معنادار درونی اثر تعیین می‌شود و سپس همخوان‌ها و پیوندهای معنادار با ساختارهای فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمانه جست‌وجو می‌گردد. مرحله نخست درونی است و مرحله دوم بیرونی، البته این‌ها فرایندی واحدند.

بوردیو (Bourdieu) منتقد خوانش درونی و بیرونی است، چه ادبایی که برای دریافت اثر ادبی مطالعه درونی ناب را، بی‌توجه به عوامل و عملکردهای بیرونی بسنده می‌دانند و چه نقادان سنت تحلیل بیرونی که تنها آثار ادبی را به جهان‌بینی یا طبقه‌ای خاص گره می‌زنند. یکی از وجوه تمایز نظری بوردیو با لوکاج و گلدمن و سایر مارکسیست‌ها همین موضوع است (مقدس جعفری، ۱۳۸۶: ۷۹). بوردیو با طرح نظریه میدان می‌گوید ساختارهای میدان‌های گوناگون در فضای اجتماعی منش را شکل می‌دهند و به پیروی از منش، آثار ادبی آفریده می‌شوند. وی زندگی اجتماعی را بازی می‌داند، در بازی، افراد جایگاه‌هایی را اشغال می‌کنند،

بازی رقابت است و عاملان در پی تدابیری برای اداره یا بهبود جایگاه، رقابت بر سر سرمایه است. سرمایه اقتصادی و فرهنگی دو قطب رودررو در میدان اجتماعی‌اند. عملکرد میدان شبیه میدان مغناطیسی است و جایگاه‌ها بر اساس روابطشان با دو قطب تعیین می‌شود (تامسون، ۱۳۸۹: ۱۳۲). این تئوری براساس علاقه بوردیو به بازی راگی شکل گرفته و این را کرایک کامهون در مقاله «بازی را جدی بگیرید» گفته‌است (نک. گرنفل، ۱۳۸۹ الف). بوردیو اثر ادبی را فراورده دیالکتیکی میدان و منش آفریننده اثر می‌داند، و نیز زمینه‌های تاریخی را در آفرینش انواع ادبی مؤثر می‌شمارد (بوردیو، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

در ادبیات فارسی شهرآشوب‌ها پیوندی نزدیک با جامعه دارند. برخی شهرآشوب‌ها از نظر پرداختن به فرودستان جامعه و توصیف زندگی آنان، به کار بردن عناصر زبانی مردم، و مخاطب قرار دادن آنان از مردمی‌ترین اشعارند. از این‌رو، شهرآشوب‌ها متونی مناسب برای تحلیل جامعه‌شناختی‌اند. نقد ساخت‌گرای شهرآشوب‌ها می‌تواند زمینه‌های آفرینش این نوع ادبی و ارتباط هر شهرآشوب را با ساختارهای فکری، اجتماعی و سیاسی دوران سرایش روشن کند.

شهرآشوب متنی است که موضوع آن نکوهش یا ستایش مردم یک شهر یا درباریان، و توصیف عاشقانه صاحبان شغل‌های اجتماع باشد. شهرآشوب‌ها را می‌توان در سه دسته جای داد: شهری، صنفی، و درباری. شهرآشوب شهری، در نکوهش یا ستایش مردم یک شهر است؛ شهرآشوب صنفی، در وصف عاشقانه بازاریان، صنعتگران و به‌طور کلی شغل‌های اجتماعی؛ و شهرآشوب درباری، در وصف پادشاه، مَظربان، خلوتیان و دیگر درباریان. در شهرآشوب‌های صنفی انواع شغل‌ها، فنون کار و ابزارهای آن، اصطلاحات و کنایات صنفی را می‌توان یافت. شهرآشوب درباری، درباریان و روابط آنان را در دوره‌های تاریخی می‌شناساند و اوضاع دربار را می‌نمایاند، و ارزش تاریخی و جامعه‌شناختی دارد. اهمیت شهرآشوب‌ها در طنزآمیز بودن آن‌هاست.

در این رساله تلاش می‌گردد تا شهرآشوب‌های مسعود سعد سلمان، کلیم همدانی، سیدای نسفی، صنایع‌البدایع سیفی بخاری، مجمع‌الاصناف لسانی شیرازی، کارنامه بلخ سنایی غزنوی، شهرآشوب وحید قزوینی در مثنوی عاشق و معشوق و نامه نامی خواندمیر با رویکرد نقد ساخت‌گرای تکوینی گلدمن و بوردیو بررسی شود. این شهرآشوب‌ها مهم‌ترین شهرآشوب‌های ادبیات فارسی‌اند.

پیشینه پژوهش

شهرآشوب در ادبیات فارسی همواره در محاق بوده‌است، نه نویسندگان کتاب‌های تاریخ ادبیات بدان پرداخته‌اند و نه منتقدان آن‌ها را معرفی و نقد کرده‌اند. هیچ کتاب مستقلی که ژرف‌اندیشانه به شهرآشوب پرداخته باشد تاکنون چاپ نشده‌است. تنها احمد گلچین معانی در کتاب *شهرآشوب در ادب فارسی* (۱۳۴۶)

به معرفی شهرآشوب‌ها پرداخته، متن برخی شهرآشوب‌ها را آورده و درباره شهرآشوب‌ها، شهرآشوب‌سرایان و شهرآشوب‌های ترکی و عربی توضیحاتی داده است. وی بیست سال بعد، تحریر دیگری از کتاب را با تغییرات کلی آماده کرد اما به دلایل گوناگون این کتاب پس از مرگ وی، به همت فرزندش، پرویز گلچین معانی، در ۱۳۸۰ چاپ شد. این کتاب بسیار گسترده‌تر از کتاب پیشین است. این کتاب مستقل درباره شهرآشوب است و البته جنبه کتاب‌شناسی آن اهمیت بسزایی دارد.

به جز این کتاب ارزشمند، برخی پژوهشگران در لابه‌لای آثار خود به شهرآشوب پرداخته‌اند، مانند محمدجعفر محبوب در کتاب *سبک خراسانی در شعر فارسی* (بی‌تا: ۶۹۹-۶۷۷)، سیروس شمیسا در *انواع ادبی* (۱۳۷۶: ۲۳۰-۲۲۸)، منوچهر دانش‌پژوه در *تفنن ادبی در شعر فارسی* (۱۳۸۰: ۳۵۴-۳۱۵)، ذبیح‌الله صفا در *تاریخ ادبیات در ایران* (۱۳۷۳، ۵/۲: ۶۳۳-۶۳۱) و منصور رستگار فسایی در *انواع شعر فارسی* (۱۳۸۰: ۲۸۴-۲۷۶). فیروز فاضلی و لاله جهاد (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تارک شیرازی، شاعر سده دهم را معرفی کرده‌اند و شش غزل شهرآشوبی از او آورده‌اند. علی اکبر احمدی دارانی، در مقاله «نوع ادبی کارنامه» (۱۳۹۰)، شهرآشوب‌های درباری مسعود سعد و سنایی و نیز هشت شعر دیگر را ذیل نوع ادبی کارنامه آورده. وی برای کارنامه ساختاری تعریف، و تلاش کرده تا کارنامه را نوعی ادبی به شمار آورد اما این ده متن از نظر موضوع و درون‌مایه تفاوت‌هایی جدی دارند و نمی‌توان همه را ذیل یک نوع ادبی گنجانده. دو پایان‌نامه نیز درباره شهرآشوب در دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی نوشته شده‌است: بررسی و تحلیل شهرآشوب سیدا، جواد حسینقلی‌پور، دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵؛ و معرفی، نقد ادبی و بررسی جامعه‌شناختی شهرآشوب‌های صنفی، علی اکبر نصرتی سیاهمزی، دانشگاه شهید بهشتی، به راهنمایی سیدجعفر حمیدی، ۱۳۷۹.

در پایان‌نامه دوم، شهرآشوب‌ها به سه دسته بخش شده‌اند، مهم‌ترین شهرآشوب‌های هر بخش مختصر معرفی شده‌اند و تنها به یک نوع آن؛ شهرآشوب‌های صنفی پرداخته شده است. در بخش جامعه‌شناختی پایان‌نامه، قشربندی اجتماعی شهرآشوب‌های صنفی، باورهای عامیانه و رسوم اجتماعی آمده است.

در حوزه نقد متون بر مبنای نظرات لوکاچ و گلدمن کتاب *واقعیت اجتماعی جهان داستان* (۱۳۴۸)، نوشته جمشید ایرانیان نخستین است. وی نظرات لوکاچ و گلدمن را آورده و سپس به جامعه‌شناسی پنجاه‌ساله رمان فارسی پرداخته. درباره این کتاب پیر آنسارت (Pirre Ansart)، استاد دانشگاه پاریس، نوشته است: «در این پژوهش نه تنها آگاهی‌های چندگانه تاریخی و جامعه‌شناختی درباره ایران و شناخت گسترده‌ای از ادبیات فارسی ارائه می‌شود بلکه خود بازاندیشی تئوریک ارزنده‌ای است در اینکه جامعه‌شناسی فرهنگ و داستان چیست و...» (به نقل از مصباحی‌پور ایرانیان، ۱۳۵۸: ۱). رساله دکتری محمد همایون (۱۳۶۷)؛ «جامعه ایران در گذری از قصه‌های نادر ابراهیمی» نیز در این زمینه است. فیروز راد و علی

نظری شیخ احمد، رمان تاریخی اشک سبلان، نوشته ابراهیم دارابی، صالح‌الدین عبدی رمان الزلزال، نویسنده الجزایری و فرهنگ ارشاد در بخشی از کتاب کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات، داستان رستم و اسفندیار را در رویکرد ساخت‌گرایی گلدمن بررسی کرده‌اند.

وحید طلوعی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش، در رشته مطالعات فرهنگی به صورت‌بندی میدان تولید‌نمایشنامه در ایران دهه‌چهل پرداخته و مقاله‌ای از پایان‌نامه را با عنوان «ضرورت کاربست ساختارگرایی تکوینی در جامعه‌شناسی ادبیات» چاپ کرده است. وی در مقاله نحوه استفاده از جامعه‌شناسی ادبیات و هنر را نشان داده و یکی از نمایشنامه‌های بهرام بیضایی را به شیوه بوردیو تحلیل کرده است. در مقاله «صورت‌بندی میدان تولید ادبی ایران»، نوشته یوسف اباذری و رضا تسلیمی تهرانی، بر مبنای نظریه پی‌یر بوردیو به میدان ادبیات ایران در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ و مطالعه دو نویسنده این سال‌ها؛ محمد حجازی و صادق هدایت پرداخته شده است و موقعیت‌های اجتماعی، منش و آثار نویسندگان (هما و بوف کور)، و تفاوت موقعیت‌های آن‌ها در میدان ادبیات بررسی شده. در این مقاله با تشخیص موقعیت تحت سلطه حجازی و موقعیت چیره‌هدایت در میدان تولید ادبی ایران، با بازخوانی هما و بوف کور، همتایی موجود میان جهان ادب و جهان اثر به نمایش درآمده. مقاله به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: صورت‌بندی میدان ادبیات ایران در دوره پهلوی اول چگونه بوده؟ موقعیت این میدان در میدان قدرت چیست؟ مطالعه منش این دو نویسنده چه نتایجی داشته؟ آیا می‌توان با بازخوانی این دو داستان به هم‌ارزی ساختاری میان جهان ادب و جهان اثر دست یافت؟ مقاله «سرگذشت سیمین دانشور در میدان ادبی ایران» نوشته شهرام پرستش و ساناز قربانی، و نیز کتاب *روایت نابودی ناب؛ تحلیل بوردیویی بوف کور در میدان ادبی ایران*، از شهرام پرستش نیز در این زمینه برجسته‌اند. «صورت‌بندی میدان تولید ادبی ایران»، عنوان رساله دکتری شهرام پرستش در رشته جامعه‌شناسی است.

نمی‌توان درباره جامعه‌شناسی ادبیات سخن گفت و از محمد جعفر پوینده و نقش وی در شناساندن این دانش چیزی نگفت. روانش شاد باد.

اهداف و ضرورت پژوهش

یکی از اهداف این رساله معرفی و شناساندن اهمیت شهرآشوب‌ها در پیکره ادبیات و زبان فارسی است. ادبیات فارسی تا پیش از مشروطه، اغلب، ادبیات فرادستان جامعه ایرانی بوده است اما شهرآشوب‌ها از انواعی بوده‌اند که به زندگی فرودستان جامعه پرداخته و یا در توصیف زندگی قدرتمندان نگاهی طنزآمیز داشته‌اند. هدف دیگر، تحلیل جامعه‌شناختی شهرآشوب‌هاست. شهرآشوب‌ها در این رساله بر مبنای رویکرد گلدمن به عنوان جزئی مستقل از آفریننده که وابسته به گروه است و این گروه خود جزئی از ساختار

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره‌ای معین است بررسی می‌شود. به عبارت دیگر، رابطه ساخت‌های درونی شهرآشوب‌ها با ساخت فکری طبقه اجتماعی شهرآشوب‌سرا یافت می‌شود؛ جهان‌بینی گروه‌هایی که موجب پدید آمدن شهرآشوب‌ها در دوره‌هایی خاص شده‌اند. رابطه شهرآشوب‌سرایان با حوزه قدرت و محتوای ایدئولوژیک و عاطفی شهرآشوب‌ها بررسی می‌گردد و نیز به این پرسش پاسخ داده می‌شود که آیا شهرآشوب‌ها بازتاب محض عاملی اجتماعی‌اند یا بیان تخیلی واقعیتی که با آن پیوندی دیالکتیکی دارند؟

در رویکرد بورديو نیز فضای اجتماعی نویسنده، میدانی از درگیری برای دستیابی به موقعیت و سرمایه‌های گوناگون است، جامعه‌شناس باید این فضا را با مفهوم منش در اثر شناسایی و نقد کند. مردم در میدان در پی دستیابی، انباشت و گستردن قدرت خویش‌اند و همواره روابط قدرت در این کار دست دارد. در بررسی اثر ادبی، زندگی نویسنده و چگونگی شکل‌گیری منش آن‌ها آشکار می‌گردد. منازعه در میدان‌ها با ساختار دو قطبی میدان قدرت همگونی دارد؛ توزیع سرمایه اقتصادی و فرهنگی دو اصل متقاطع و رقیب‌اند که تقابل بنیادین آن‌ها ساخت میدان قدرت را شکل می‌دهد. سنگ بنای تحلیل میدان بورديو همین ساختار قطب‌بندی شده است. فهم اثر ادبی بسته به فهم این است که اثر فرآورده پیوند دو گونه تاریخ است: تاریخ موقعیت‌های آن‌ها و تاریخ منش‌های آن‌ها. بورديو در پی آشکارایی روابط پنهان سلطه در همه جنبه‌هاست. «از منظر وی باید بین نظریه و روش پیوندی استوار باشد. او به سه مرحله در تبیین میدان قائل است: بررسی رابطه میدان خاص با میدان قدرت؛ ترسیم ساختارهای عینی روابط میان جایگاه‌های درون یک میدان؛ تعیین منش‌های عواملی که انواع جایگاه‌های درون یک زمینه را اشغال کرده‌اند» (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۲۴). اصول اساسی بورديو را چندگانه‌انگاری روش‌شناختی، توجه یکسان به همه عملکردها، و بازاندیشی روش‌شناختی برشمرده‌اند؛ یعنی به کارگرفتن هرگونه روند مشاهده و حقیقت‌پژوهی و اثباتگری که با موضوع بهتر سازگار باشد، و مقابله مستمر و پیوسته نتایجی که به واسطه روش‌های متفاوت به دست می‌آید (واکووانت، ۱۳۷۹: ۳۳۲). برای بررسی متن در ساخت‌گرایی تکوینی از منظر بورديو باید نخست موقعیت میدان ادبی را در میدان قدرت و جایگاه آن را در بخش فرادست یا فرودست بررسی؛ سپس به ساختار و روابط عینی در میدان پرداخت، و با توجه به کمیت و کیفیت سرمایه و رقابت گروه‌ها در دستیابی به آن، ساختار میدان و دسته‌بندی عاملان در قطب‌بندی‌های فرادست و فرودست را ترسیم نمود؛ سپس منش متناسب با موقعیت در میدان را. در این روش باید بدین پرسش‌ها پاسخ داد که موقعیت نویسنده در میدان با توجه به خاستگاه اجتماعی وی چگونه است؟ وی چگونه متناظر با این موقعیت موضع‌گیری‌ها را بیان کرده؟ تناظر ساختارهای همگون اثر ادبی و نیز میدان تولید چگونه برقرار شده است؟

در ادبیات فارسی در زمینه شهرآشوب‌ها پژوهشی جدی نشده‌است، از دیگر سو، جای بررسی متون با رویکرد نقد تکوینی خالی است، خلأ پژوهش در این باره، بر ضرورت این پژوهش می‌افزاید.

مهم ترین پرسش‌ها

۱. مهم‌ترین ساخت‌های معنادار شهرآشوب‌ها کدامند؟
۲. چه آرزوها، اندیشه‌ها و احساس‌هایی موجب پدیدآیی شهرآشوب‌ها شده‌است؟
۳. شهرآشوب‌ها خواست‌ها، جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ی چه گروه‌هایی را نمایندگی می‌کنند؟
۴. تفاوت ساختار شهرآشوب‌ها در دوره‌های گونه‌گون چیست؟ این تفاوت‌ها چه ارتباطی با ساختار محیط اجتماعی آن دوران دارند؟
۵. هر شهرآشوبی چگونه اوضاع اجتماعی و اقتصادی زمان نگارش را نشان می‌دهد؟
۶. سراینندگان شهرآشوب‌ها با توجه به منشأ اجتماعی خود چه موقعیتی در میدان قدرت دارند؟
۷. نویسنده چگونه متناظر با این موقعیت موضع‌گیری‌ها را بیان کرده است؟
۸. منش نویسنده با توجه به موقعیت وی در میدان چگونه است؟
۹. تناظر ساختارهای همگون اثر ادبی و نیز میدان تولید چگونه برقرار شده است؟

فرضیه‌ها

۱. به نظر می‌رسد ساختارهای فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمانه در پدیدآیی شهرآشوب‌ها نقش داشته‌اند. شهرآشوب‌ها با توجه به ظرفیت طنزگونگی محملی بوده‌اند برای واکنش به ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی (در شهرآشوب‌های صنفی)، و واکنش به نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های سیاسی (در شهرآشوب‌های درباری).
۲. برخی شهرآشوب‌ها خواست‌ها، جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ی فرودستان جامعه را بازتاب می‌دهند، برخی نیز از شهرآشوب برای نزدیک شدن به مرکز قدرت بهره برده‌اند.
۳. ساختار شهرآشوب‌ها در دوره‌های مختلف متفاوت است. این تفاوت ساختاری در قالب شعری شهرآشوب‌ها نیز دیده می‌شود و این تفاوت‌ها مرتبط با ساختار محیط اجتماعی هر دوره است.
۴. در شهرآشوب‌های صنفی بسامد فراوان برخی شغل‌ها نشان از تأثیرات بیرونی بر شهرآشوب است، شهرآشوب‌های درباری نوع رابطه‌ی قدرتمندان را با پیرامونیان نشان می‌دهد و بسامد کم یا بسیار شهرآشوب‌های شهری نشانه‌ی آرامش یا تنش اجتماعی و سیاسی است.
۵. موقعیت پدیدآورندگان شهرآشوب در میدان قدرت گوناگون است، برخی درون حلقه‌ی قدرت بوده‌اند که بیشتر به شهرآشوب نگاه تفننی داشتند و برخی خارج حوزة قدرت با نگاه انتقادی.

۶. شهرآشوب‌های صنفی در بیشتر قالب‌ها سروده شده‌اند و بیشتر شیوهٔ خطابی دارند، ایجاز و بسامد زیاد عناصر زیبایی‌شناسی از دیگر ویژگی‌های این نوع است. شهرآشوب‌های شهری و درباری بیشتر در قالب مثنوی سروده شده‌اند و شیوهٔ روایی دارند.

ساختار رساله

رساله شش فصل دارد. فصل یکم؛ کلیات، دو بخش دارد؛ دربارهٔ رساله و دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات. در این دو بخش به مبانی پژوهش و چارچوب بحث، رویکرد گلدمن و بوردیو و نقد ساخت‌گرایی تکوینی پرداخته شده. در فصل دوم شهرآشوب و انواع آن آمده، در فصل سوم شهرآشوب‌های صنفی، و در فصل چهارم شهرآشوب‌های درباری، معرفی و تحلیل شده. در فصل پنجم شهرآشوب‌های شهری و در فصل ششم نتیجه و پیشنهادها آمده است.

بخش دوم: دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات

ادبیات و جامعه

در تاریخ نقد ادبی، به ادبیات با رویکردهایی گوناگون نگریده‌اند؛ فرمالیست‌های روسی به تمهید و کارکرد روی آورده و به آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی پرداخته‌اند. متن‌گرایان بر تمرکز خواننده بر متن، خواندن دقیق و تجربهٔ انسانی، و ساخت‌گرایان بر تقابل دوتایی، روایت، استعاره و مجاز تأکید دارند. روانکاوان متن را با رویکردهای ناخودآگاه فردی فروید (Freud) و ناخودآگاه جمعی یونگ (Jung) می‌کاوند. پساساخت‌گرایان با عدم قطعیت، تعلیق و تعویق، مرکز زدایی، تقابل‌زدایی و ... از نظریه‌های مدلول‌های نامعین، کارکرد زبان و ناخودآگاه و ساخت‌شکنی یاد می‌کنند، و سرانجام رویکرد جامعه‌شناسی و مارکسیسم نظریه‌های انتقادی، بازتاب واقعیت و ایدئولوژی است که در آن از زیربنا، روبنا، بت‌وارگی کالا، چیزوارگی، از خود بیگانگی، انسان‌تک‌ساحتی و ... سخن به میان می‌آید.

جامعه‌شناسی ادبیات پیشینهٔ دور و درازی ندارد، رویکردی تازه در نقد است و در سال‌های پایانی سدهٔ نوزدهم و سال‌های آغازین سدهٔ بیستم سامان گرفت. یکی از پایه‌های این رشته فلسفه و زیباشناسی است. آن‌که این رشتهٔ میان‌رشته‌ای را بسامان کرد اندیشمند مجاری، لوکاچ بود. لوکاچ برای این رشته نظریه و روشی کاربردی و اثباتی پی‌افکند. پیدایش جامعه‌شناسی ادبیات با فلسفهٔ کلاسیک آلمان؛ فلسفهٔ کانت (Kant)، شیلر (Scheler)، هگل (Hegel) و مارکس (marx) در پیوند است.

پیوند ادبیات و جامعه ریشه در یونان باستان؛ خاستگاه دانش بشری و نظریهٔ محاکات دارد. محاکات از مهم‌ترین نظریه‌های نقد ادبی است و آن را ابونصر متی در سدهٔ دوم هجری برای *mimesis theory* بر ساخت. *mim* یا *mime* به معنی تقلید از رفتارها، آیین‌ها و سرودهای کاهنان است. *Mimesis* را به *imitation* (تقلید) و *representation* (بازنمایی) ترجمه و «از آن برای تبیین رابطهٔ میان یک نمونهٔ اصلی و بازنمایی آن که در صدد تقلید نمونهٔ اصلی است استفاده کرده‌اند» (طاهری، ۱۳۸۸: ۲۰۸). فیثاغورث نخستین کسی است که دربارهٔ خاستگاه و چونی هنر سخن گفت، اما او *Mimesis* را به کار نبرد، دربارهٔ موسیقی سخن گفت و آهنگ‌ها را بازتاب موسیقی افلاک (*Harmony of spheres*) دانست. این نظریه ما را بی‌درنگ به دفتر چهارم مثنوی می‌برد: بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق / می‌سرایندش به تنبور و به حلق ... اصطلاح *Mimesis* را نخستین بار دموکریت (*Democritus*) دربارهٔ تقلید انسان از طبیعت به کار برد؛ «کار بشر محاکات طبیعت است. ما در نساچی از عنکبوت، در خانه‌سازی از پرستو و در آواز از هزارستان تقلید

می‌کنیم» (همان: ۲۰۹). سقراط، محاکات را بیشتر در حیطهٔ ظواهر اشیا به کار برد. این دریافت از محاکات را افلاطون و ارسطو گسترده‌تر کردند.

افلاطون نخستین کسی است که از پیوند ادبیات و جامعه سخن گفت. در مُثُل افلاطونی عالم طبیعت رونوشت عالم مثال است، تقلید ناپسند است، اما تقلید از عالم روحانی یا مُثُل بایسته و سودمند. افلاطون شعر، نقاشی و ... را که محاکات در محدودهٔ حواس اند خوار کرد، زیرا آن‌ها را تقلیدِ تقلید می‌دانست. وی محاکاتی را می‌پذیرفت که بازنمایی از انسان بافضیلت باشد، تقلیدی که نقش ویژه‌ای در تربیت نگهبانان و حافظان جامعه داشت. دامنهٔ بحث محاکات نزد افلاطون گسترده است. ارسطو مُثُل افلاطونی را نپذیرفت. به نظر او کار هنرمند نه تقلیدِ صرف که آفریدن پدیده‌ای تازه است. در نظر ارسطو صورت و معنا هر دو اصل‌اند و از این‌رو، از هر دو محاکات می‌شود، اما افلاطون فقط محاکات معنایی یا معنوی را اصیل و ارزشمند می‌دانست. در قرون وسطی، محاکات در غرب به فراموشی سپرده شد، حکمای آن روزگار بر این بودند که هستی نظام احسن است و بایسته‌تر از آن در اندیشه نمی‌گنجد. پس، حکمای مسلمان بدان پرداختند. فارابی، ابن‌سینا و خواجه‌نصیر در این باره دسته‌بندی‌ها و سخنانی سودمند دارند.

سخن دربارهٔ محاکات بار دیگر، در غرب پی گرفته شد. کلاسیک‌ها عقیده داشتند که هنر نباید طبیعت را به شکل بکر و دست‌نخورده محاکات کند، بلکه باید کژی‌های آن را بزدايد. در پایان سدهٔ شانزده، محاکات از بازنمایی طبیعت به ابداع و خلق طبیعت دگرگون شد و به تدریج دامنهٔ محاکات از طبیعت و واقعیت به آرا و عقاید کشیده شد و ساختاری استعاری و تمثیلی گرفت. در سدهٔ هجده، بومگاردن نیز نظرات تأثیرگذاری دربارهٔ محاکات داد. در سدهٔ نوزده مواضع نسبتاً تحقیرآمیزی نسبت به محاکات گرفتند.

به هر روی، در پی این واکاوی‌ها، از سال‌های آغازین ۱۸۰۰، نخستین پایه‌های جامعه‌شناسی ادبیات گذاشته شد. در این سال، نقد ادبی چپستی ادبیات را به پرسش گرفت. شاتوبریان (Chateaubriand) نبوغ مسیحیت (Le Génie du christianisme) و مادام دو استال (Mme de Staël) / ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی (De la littérature considérée dans ses rapports avec les institutions sociales) را نوشتند و نقد ادبی را دگرگون کردند. شاتوبریان تأثیر نبوغ مسیحیت را در پدیدآیی ادبیاتی نو کاوید و مادام دو استال تأثیر آب و هوا، فرهنگ، مذهب و ریشهٔ ملی را در آفرینش قوانین و گسترش آن در ادبیات. این‌ها نخستین کوشش‌هایی است که ادبیات و جامعه را به هم می‌پیوندند. «مادام دو استال، در واقع کاری را که یکی از مراجع فکری‌اش (منتسکیو) در مورد تاریخ حقوق انجام داد و روح قوانین را نوشت، در مورد ادبیات انجام داد و روح ادبیات را نوشت. هنگامی که در واژگان مربوط به نقد، واژگان مدرن و ملی معانی جدید به خود می‌گیرند باید بتوان گوناگونی ادبیات در زمان و مکان را با تنوعات و ویژگی‌های انسانی توجیه کرد» (اسکارپیت، ۱۳۸۴: ۱۶). دو مفهوم کلیدی در نشست دوستان مادام دو استال به کار می‌رفت؛ روح

زمان (zeitgeist) و روح قومی (volksgeist). هیپولیت تِن (Hippolite Taine)، این مفاهیم را با گستردگی بیشتر در نظریه خویش به کار برد؛ آمیختگی نژاد، محیط و زمان تعیین‌کننده پدیده ادبی است. «هیپولیت تِن ادبیات را بازتاب آداب و رفتار خلیات عصر نویسنده می‌دانست؛ آثار ادبی نتیجه تعامل سه دسته عوامل اند: زیستی، فرهنگی و تاریخی. عوامل زیستی در نژاد، فرهنگی در محیط، و تاریخی در زمان بروز می‌کند» (علایی، ۱۳۸۰: ۲۳). «نژاد از نظر هیپولیت تِن، تقریباً همان مفهوم روح قومی شلگل را دارد و البته این مفهوم ارتباطی با نژادپرستی ندارد. او در بررسی ملل اروپایی خصوصیات روحی، اخلاقی و اجتماعی آن‌ها را برمی‌شمارد و برای هر ملتی روحیه قومی ویژه‌ای مشخص می‌کند و از این حیث به تجلی روحیات قومی در آثار ادبی می‌پردازد. مفهوم محیط هم از نظر محتوا و هم از نظر فرم بر آفرینش‌های ادبی تأثیر می‌گذارد. مفهوم زمان در اندیشه هیپولیت تِن در مواقع بسیار یادآور مفهوم آلمانی zeitgeist است به معنای روح زمان و ذوق و گرایش بیشتر مردم یک جامعه در دوره‌ای خاص» (عسگری حسنکلو، ۱۳۸۶: ۴۶).

لانسن (Lanson) بر هیپولیت تِن خرده گرفته که «تحلیل نبوغ شاعرانه هیچ وجه اشتراکی، جز در نام، با تحلیل قند و شکر ندارد، تحلیل سه بخشی تِن (نژاد، محیط و زمان) سترون‌تر از آن است که تمام جنبه‌های واقعیت بی‌نهایت پیچیده کار ادبی را در بر گیرد. به جز اسلوب‌هایی نسنجیده که از علوم طبیعی به عاریت گرفته، او برای بررسی ادبیات جز ابزارهای سنتی تاریخ و نقد ادبی (شرح احوال و تفسیر متون) در اختیار ندارد. با این همه، اساس آموزه تِن استوار باقی می‌ماند» (اسکارپیت، ۱۳۸۴: ۱۶). اما ولک (Vellek) (۱۳۷۷: ۴۷) او را بنیانگذار جامعه‌شناسی ادبی می‌داند. به نظر ژان ایوتادیه، مادام دو استال و هیپولیت تِن و فیلسوفانی چون هگل و مارکس اصولی را طرح کردند که تمام تحولات بعدی آگاهانه یا ناآگاهانه تابع آن‌هاست (نک. ایوتادیه، ۱۳۷۷: ۸۲). از نظر ولک (۱۳۷۹: ۲۶۰) بسیاری از مطالب کتاب دو استال به ادبیات ربطی ندارد اما نطفه نظریه‌ای ادبی در کتاب موجود است. با بهره‌مندی از دیدگاه‌های تِن، جامعه‌شناسی ادبیات پایه‌های خویش را استوارتر کرد. در سده بیستم دبستان‌های گوناگون فلسفی، ادبی و روان‌شناختی ژرف‌اندیشانه به پیوند جامعه و ادبیات پرداختند. تعاریف و تقسیم‌بندی‌هایی چون «قرون وسطی، دوران تجدد حیات ادبی، نئوکلاسیسیسم، رمانتیسم و ... نمونه‌هایی از انواع طبقه‌بندی‌های سودمند ناشی از مفهوم عصر یا دوران در نظر تِن است» (کی‌گوردن، ۱۳۷۰: ۳۸).

سده بیستم، سده چیرگی مارکسیسم بر نقد ادبی و جامعه‌شناسی بود. مارکسیسم موضوعی پیچیده است. سرچشمه نقد مارکسیستی نوشته‌های کارل مارکس و فریدریش انگلس (Friedrich Engels) در مورد ایدئولوژی و فرهنگ است. گرچه مارکس و انگلس تنها اشاراتی کوتاه درباره هنر و ادبیات دارند، اما پیروانشان چون فرانتس مرینگ (Franz Mehring) درباره نمایش و ادبیات، و لنین و تروتسکی درباره انقلاب، هنر و فرهنگ نوشته‌اند. «مارکس و انگلس فرهنگ را در رابطه با یک شیوه تولید و صورت‌بندی

اجتماعی خاص تجزیه و تحلیل می‌کنند. فرهنگ شکلی از روبناست که بیانگر منافع و ایدئولوژی کسانی است که زیربنای اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۰۹).

در مارکسیسم، ادبیات همانند همه جلوه‌های فرهنگ، فراورده شرایط اجتماعی، اقتصادی و نیز ایدئولوژی چیره بر زمان و مکان است. در هر نوشته، گونه‌ای ایدئولوژی نهفته است، آگاهانه یا ناآگاهانه. هدف نقد مارکسیستی، ژرف‌اندیشی در شکل، سبک و معانی اثر است. بهترین شکل برای اهداف مارکسیستی رئالیسم است، زیرا جهان را با همه بیدادهای اجتماعی اقتصادی و ناسازی ایدئولوژیکی‌اش باز می‌نماید. در مارکسیسم، زیربنا شالوده اقتصادی است. زیربنا در هر دوره‌ای روبنایی می‌آفریند؛ شکل‌هایی از حقوق و سیاست و نوعی از دولت که کارکرد بنیادین‌اش مشروعیت دادن به قدرت طبقه‌ای است که ابزار تولید را در دست دارد. اما روبنا شکل‌هایی از آگاهی اجتماعی نیز دارد؛ ایدئولوژی. کارکرد ایدئولوژی مشروعیت دادن به قدرت طبقه حاکم در جامعه است. ایدئولوژی ارزش‌ها و اندیشه‌هایی است که انسان‌ها را با کارکردهای اجتماعی پیوند می‌دهد و آنان را از شناخت راستین جامعه باز می‌دارد. ایدئولوژی خود را شیوه طبیعی نگرش به جهان وامی‌نماید و از این راه، تنگدستان را از شناخت شرایط مادی یا تاریخی خود باز می‌دارد. مارکسیسم، البته خود را ایدئولوژی غیر سرکوبگر و هدف خود را آگاه کردن مردم می‌داند. «در مارکسیسم انگیزه هر فعالیت اجتماعی کسب و حفظ قدرت اقتصادی است. در شیوه عمل (praxis) یا روش‌شناسی مارکسیستی ارزش آرای نظری بر اساس کارکرد عینی آن‌ها در جهان واقع سنجیده می‌شود» (تایسن، ۱۳۸۷: ۹۷). مارکسیسم شکاف طبقات اقتصادی و اجتماعی را از شکاف‌های دینی، جنسی و نژادی ژرف‌تر می‌داند و بر این است که بورژوازی (داراها) با پرولتاریا (ندارها) در نبردند. «منتقدان مارکسیست پرسش‌های زیر را درباره متون ادبی مطرح می‌کنند:

۱. آیا اثر به تحکیم عمدی یا غیر عمدی ارزش‌های سرمایه‌دارانه یا امپریالیستی یا سایر ارزش‌های طبقه‌باور می‌پردازد؟ وظیفه منتقد آشکار کردن جنبه‌های آن است.

۲. چگونه می‌توان اثر را سرمایه‌دارانه یا ... انگاشت؟

۳. آیا متن دچار تعارض ایدئولوژیک است؟

۴. اثر چگونه اوضاع اقتصادی اجتماعی زمان نگارش یا وقوعش را عمدی یا غیر عمدی منعکس

می‌سازد؟ این اوضاع چه چیزی را درباره تاریخ مبارزه طبقاتی آشکار می‌کند؟

۵. چگونه می‌توان اثر را نقد اعمال و شعائر دینی دانست؟ یعنی دین چه نقشی در متن در دور

نگه‌داشتن یک شخصیت یا برخی شخصیت‌ها در درک ستم اجتماعی اقتصادی و مخالفت با آن دارد؟»

(همان: ۱۲۴).

نقد مارکسیستی را مارکسیست‌های غرب پروردند؛ لوکاخ (Lukacs)، گرامشی (Gramsci)، بنیامین (Benjamin)، بلوخ (Bloch)، آدورنو (Adorno)، سارتر (Sartre)، گلدمن و مارکوزه (Marcuse). هدف اینان تأکید بر فلسفه و فرهنگ بود و بر این بودند که مارکسیست‌های پیشین بدان بی‌توجه‌اند. به نظر گرامشی «در دولت‌های سرمایه‌داری، بورژوازی هژمونی خود را بر سایر طبقات اعمال می‌کند. در حالی که بورژوازی با نهادهای سیاسی و حقوقی بر جامعه تسلط دارد خود را نماینده پیشرفت فراگیر جامعه نشان می‌دهد و این چنین در عرصه خصوصی نیز هژمونی خود را اعمال می‌کند» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۶۶). لوکاخ از رئالیسم بورژوایی پشتیبانی کرد و بر این بود که هنر رئالیستی با نمایش طبقات واقعی جامعه و جهان‌بینی آن‌ها، با نمایش مبارزه طبقاتی، جامعه را بازتولید می‌کند. گلدمن با تأثیرپذیری از لوکاخ به تحلیل پیوند جایگاه طبقاتی، جهان‌بینی، شکل ادبی و مواضع سیاسی هنرمند پرداخت. در خوانش گلدمن، متون فرهنگی نمود تجارب و ایدئولوژی‌های اجتماعی‌اند. در نظر مارکوزه، آدورنو و دیگر اعضای مکتب فرانکفورت، هنر اصیل باید ابزاری برای رهایی باشد. در دیدگاه برشت هنر انقلابی باید صورت و محتوا را انقلابی کند و اشکال هنری نوینی برای زندگی معاصر پدید آورد، هنر مدرنیستی، هنر انقلابی است. برشت و بنیامین بر این بودند که اشکال عوامانه هنر نیز تأثیرات پیشروانه دارند. آلتوسر در زیبایی‌شناسی بر به‌دست دادن مجموعه‌ای از مفاهیم علمی برای تجزیه و تحلیل ادبی و نقد ایدئولوژیکی پای می‌فشارد و ماشری کارکرد نقد را پر کردن خلأهای ایدئولوژی‌های بورژوایی می‌داند.

امروزه، برداشت‌ها از مارکسیسم گونه‌گون است. بسیاری از مارکسیسم‌پژوهان، نقد ایدئولوژیک مارکسیستی کلاسیک را با نظریه فروید، فمینیسم، پسا‌ساختارگرایی، هرمنوتیک و ... درآمیخته‌اند، به گونه‌ای که برخی هویت مارکسیسم را از دست رفته می‌پندارند. «به طور کلی، به تبعیت از مالرن، سیر اندیشه مارکسیسم به سه مرحله به هم پیوسته تقسیم می‌گردد:

۱. مارکسیسم کلاسیک؛ weltanschauung (جهان‌بینی) علمی که انگلس در پایان دهه ۷۰ و ۸۰ سده نوزدهم وجه‌های نظام‌مند به آن بخشیده، متفکران شاخص بین‌المللی (سوسیال دموکراتیک) دوم (مثل کائوتسکی و پلخانف) و بین‌المللی (کمونیستی) سوم (مثل لینن و تروتسکی) شرح و بسط داده شده، سپس به حد آموزه ارتودکسی کمونیسم جهانی تنزل یافت که یک قرن بعد دچار فروپاشی شد.

۲. مارکسیسم غربی؛ شورش فلسفی علیه پوزتیویسم مارکسیسم کلاسیک که کارل کرش و گئورک لوکاخ در اوایل دهه ۲۰ قرن ۲۰ پیشگام آن شدند و در اشکال بسیار متنوع از سوی آنتونیو گرامشی در ایتالیا، والتر بنیامین و اعضای مکتب فرانکفورت در آلمان، آنری لوفور، ژان پل سارتر و لوسین گلدمن در فرانسه و البته ریموند ویلیامز در بریتانیا تا دهه ۶۰ پی‌گیری شد.